روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ نمابر: ۸۸۸۴۱۲۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۳ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۲۶ طلوع آفتاب ۶:۵۵

چهارشنبه ۹ آذر ۱۳۹۰ • ۴ محرم ۱۴۳۳ • ۳۰ نوامبر ۲۰۱۱ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۰۶ • شماره ۴۸۲ دوره جدید • ۲۰ صفحه

ریاضت اقتصادی یونان به روایت تئو آنجلوپولوس

خبرآنلاین: تئو آنجلوپولوس فیلمساز صاحب‌نام یونانی، فیلمبرداری پروژه سینمایی جدید خود را که داستان آن در یونان عصر ریاضت اقتصادی روی می‌دهد در ۲۶ دسامبر (پنجم دی‌ماه) آغاز می‌کند. این فیلم تولید مشترک ایتالیا، یونان و ترکیه است و داستان آن در یونان و مشخصا آتن دوران معاصر روی می‌دهد؛ دوران تنگناهای اقتصادی و بحران مالی و استیصال مردمی که شغل‌های خود را از دست داده‌اند و سیاستمدارانی که مسوولیت کار خود را نمی‌پذیرند.

تولدی دیگر

خالق «هکلبری فین» ۱۷۶ ساله شد

مارک تواین و نجف دریابندری

مهدی غبرایی

■ مارک تواین نویسنده‌ای است شوخ و شنگ و در عین حال با طنزی غالبا تند و تیز و تلخ، اما چنان با مهارت نوش و نیش را توام می‌کند که خواننده با میل و رغبت به نادانی‌ها و حماقت‌های خود می‌خندد و از خواندن آثارش لذت وافر می‌برد. او در آستانه گذر کشورش از جامعه‌ای نیمه‌فئودالی و روستایی به شهرنشینی و رشد سرمایه، زیست و حرص، آز، نادانی، خرافات، حیله‌گری، عوام‌فریبی و... را دید و با نگاهی موشکافانه آنها را نقد کرد و روایت‌های دلنشین به دست داد و همین، به اضافه سخنرانی‌هایش او را بدل به محبوب‌ترین نویسنده آمریکا کرد. همینگوی درباره‌اش گفته: «داستان‌نویسی مدرن آمریکا وامدار مارک تواین و به‌خصوص رمان «هکلبری فین» اوست.»

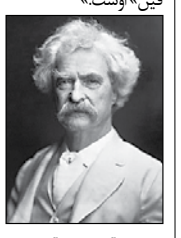

از پرآوازه‌ترین آثار این نویسنده که در آمریکا و از راه ترجمه در سراسر جهان معروف شد، دو رمان «تام سایر» و «هکلبری‌فین» است که از روی هر دو، چندین فیلم و کارتون ساخته شده. از هکلبری فین سه ترجمه در ایران موجود است. اولی با ترجمه ابراهیم گلستان، دومی با ترجمه هوشنگ پیرنظر و سومی با ترجمه نجف دریابندری. هر سه ترجمه از ارزش‌های خاصی برخوردارند. اما ترجمه استاد نجف دریابندری بسیار شیوا و روان و کمابیش خالی از ایراد است و توانسته از عهده شیرین‌زبانی‌ها و فراز و نشیب‌های نثر زنده، جاندار و تپنده نویسنده برآید و آن را به اثری ماندگار در زبان فارسی بدل کند. من که با این دو رمان زندگی کرده‌ام هرگز از بازخوانی آنها سیر نمی‌شوم و فراغتی می‌جویم که بار دیگر بخوانم‌شان.

چهارشنبه بینی

صد سال پیش از تنهایی ما

بهاره رهنما

■ این روزها در کافه‌تریای اصلی تئاتر شهر، نمایشی روی صحنه است که متنش عجیب مرا یاد فضای شاعرانه ادبیات آمریکای جنوبی می‌اندازد. با اینکه به‌شدت ایرانی است، این تلفیق شاعرانه جادویی با بازی همیشه اعجاب‌برانگیز سیامک صفری و کارگردانی حسن جودکی و متن سجاد افشاریان، کاری را به‌وجود آورده است که با وجود سرما و برف و ترافیک عجیب این روزها، همه صندلی‌های کافه‌تریا به خاطر آن پر می‌شود.

سجاد افشاریان، نویسنده و بازیگر جوانی است که در این کار در مقام نویسنده ظاهر شده و با توجه به اینکه خودش هم شاعر است، در جای‌جای متن از اشعار خودش و شاعران دیگری چون «عباس صفاری» استفاده کرده! که البته گویا کارگردان نمایش فراموش کرده که نام عباس صفاری را در بروشور نمایش لحاظ کند و همین کوتاهی موجب شده در این روزها در فضای اینترنتی بحثی مبنی بر اعتراض صفاری نسبت به استفاده بدون اجازه از اشعارش مطرح شود. البته سجاد افشاریان تاکید کرده حتما موقع انتشار نمایشنامه از شاعر محبوبش (عباس صفاری) اجازه کتبی خواهد گرفت.

آنچه مسلم است اعتراض آقای صفاری اعتراض بجایی است، اما شاید چون وی خارج از کشور زندگی می‌کند تا این حد نسبت به این مساله حساسیت نشان داده است وگرنه متاسفانه استفاده بجا و نابجا از نقل قول آدم‌های سرشناس، شعرا و نویسندگان در این جایی که ما زندگی می‌کنیم بسیار متداول است. اما از آنجایی که شخصا با نویسنده این نمایش آشنایی دارم، مطمئنم که سجاد افشاریان موقع چاپ نمایشنامه‌اش حتما به عباس صفاری ادای دین خواهد کرد.

خارج از این بحث‌ها باید بگویم نمایش «صد سال پیش از تنهایی ما» که تا پایان آذرماه هر روز ساعت شش در تریای اصلی تئاتر شهر اجرا می‌شود، در این غروب‌های پاییزی خیلی خوب و به اندازه و بجا ما را به آن بخش از وجودمان رجعت می‌دهد که در هیاهوی این شهر شلوغ و دودزده داریم فراموش‌اش می‌کنیم و نمی‌توانیم کتمان کنیم که همه‌مان این بخش را در وجودمان داریم (شاعرانگی).

پی‌نوشت: از هنرمند عزیزمان آقای عباس صفاری انتظار می‌رود با توجه به اینکه شاعر و نویسنده جوانی نمایشنامه این اثر را نوشته و به‌شدت علاقه‌مند به اشعار ایشان است، کوتاهی عوامل را در نبردن اسم در بروشور نمایش حمل بر شتابزدگی‌های معمول برای اجرای یک اثر نمایشی در ایران بداند و از آن گذشت کند.

کافه نظر

یک شاخه گل برای من، ۱۱۰ سکه برای تو

پوریا سوری: طبقه دوم یک کتابفروشی، سالن پذیرایی خانه یکی از هنرمندان، لابی یک مجتمع مسکونی؛ این سه جا بهترین مکان‌های برگزاری اختتامیه یک جایزه ادبی خصوصی است. یعنی بهتر از این و آرمانی‌تر از این امکان ندارد.

چند جلد کتاب از ناشران مختلف، یک بشقاب عادی که منقوش به خط یکی از دوستان هنرمند است، یک قاب با یک تمثال، یک تندیس فکسنی که در چهارراه کالج با قیمت چند ده‌هزار تومان قابل خریداری است و نهایتا از موارد استثنایی نباید غافل شد که خیری، رفیقی و فرهنگ دوستی پیدا شود و ربع‌سکه‌ای، نیم‌سکه‌ای، سکه‌ای از جیب مبارک در بیاورد و بگذارد روی اقلام قبلی (که البته این مورد هم با سر به فلک برداشتن قیمت سکه دیگر از محالات است)؛ همه این موارد هم اقلام شادی‌آور برای برنده نهایی یک جایزه ادبی خصوصی است البته به‌علاوه قول انتشار کتاب و چسباندن یک برچسب روی کتاب که با تفاخر اعلام می‌کند: برنده جایزه فلان!

آنچه خواندید روایت غم‌انگیزی است از تلاش اهالی فرهنگ و هنر کشوری به نام ایران برای اینکه بگویند فرهنگ ما زنده است. البته این تلاش نابرابر در مملکتی ۷۵ میلیونی عمیقا به کاری فرسوده‌کننده، سخت و در لحظاتی غم‌انگیز بدل شده، آن‌هم در شرایطی که متولی فرهنگ کشور کمترین حمایتی را از جوایز مستقل به عمل نمی‌آورد. البته این شریط تا به امروز نتوانسته خللی در برگزاری جوایز مستقل ایجاد کند اما برگزاری جوایز پرطمطراقی چون جایزه جلال آل‌احمد و دستخوش خیره‌کننده ۱۱۰ سکه‌ای آن (معادل ۷۰۰ میلیون ریال) در مقابل آنچه از یک جایزه خصوصی ذکر شد، این سوال را به وجود می‌آورد که به راستی نقش نهاد حمایتی در عرصه عمومی فرهنگ چیست؟ و نهاد به متولی امور فرهنگی کشور چرا چنین صفر و صدی عمل می‌کند و گروهی را صفر می‌گیرد و حتی سالن برگزاری برای اختتامیه به آنها نمی‌دهد و گروهی را ۱۱۰ می‌گیرد و ۱۱۰ سکه ارزانی‌اش می‌دارد. نظر شما به‌عنوان دبیر یکی از جوایز خصوصی ایران درخصوص آنچه گفته آمد چیست، منابع اصلی جایزه شما از جانب چه کسانی تامین می شود و در کل عمده مشکلات‌تان را در برگزاری جایزه‌ای که مدیریت می‌کنید چه می‌دانید؟

جهانگیر هدایت ◄ دبیر جایزه هدایت

از نظر هزینه‌های برگزاری جایزه هدایت تا امسال که سال دهم است تمامی هزینه‌ها با دفتر هدایت و سایت سخن است و در واقع اسپانسری وجود ندارد، چون خود ما قبول نمی‌کنیم. مثلا شرکت و ناشرهای مختلف چه در داخل ایران و چه خارج از آن مایل به کمک‌های مالی بوده‌اند منتها ما خودمان قبول نکردیم و هزینه برگزاری و هدیه این جایزه را از سرمایه شخصی خودم و آقای محمد سلیمانی‌نیا که اداره‌کننده سایت سخن هستند، تامین می‌کنیم.البته ما نیز با مشکلاتی مواجهیم چون کمبود بودجه برای ما محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند ولی ما تابع نظر صادق هدایت هستیم. صادق هدایت در زندگی شخصی‌اش از دو چیز گذشت؛ پول و مقام. در جایزه هدایت هم هدف ما اعتبار معنوی و کمک به ادبیات ایران است. بد نیست یک مثالی بزنم. کسانی که ۱۰ سال پیش در مسابقه ادبی هدایت شرکت کردند، امروز از نویسندگان مطرح هستند و این نشان می‌دهد چقدر این‌گونه حرکت‌ها، باعث تشویق جوان‌ها در داستان‌نویسی و مراجعه به ادبیات می‌شود.

فرزانه طاهری ◄ دبیر جایزه گلشیری

در هر دوره از برگزاری جایزه بنیاد، ما یاوران بنیاد را در بروشورها و همین‌طور سایت بنیاد گلشیری اعلام کرده‌ایم. حتی به طور مفصل توضیح دادیم که چه کسانی حمایت‌های نقدی داشتند و چه کسانی حمایت‌های غیرنقدی؟ حتی اگر کسی بدون دریافت هزینه، پوسترها و بروشورهای ما را طراحی کرده، ما در سایت اسامی‌شان را درج کردیم. اگر این کمک‌ها نبودند که ما سالانه حداکثر چهار میلیون تومان اعتبار فرهنگی نداریم که بتوانیم هزینه‌های جایزه‌مان را تامین کنیم. مثلا در دوره اول برگزاری جایزه، بخشی از هزینه برگزاری جایزه با فروش یک شب از بلیت‌های اجرای نمایش «شازده احتجاب» به کارگردانی علی رفیعی به جای دریافت حق‌التالیف گلشیری تامین شد. یا مثلا رضا قاسمی یک درصد از حق‌التالیف همه کتاب‌هایش را به بنیاد هدیه کرده یا مثلا آقای کشوری همه حق‌التالیف انتشار یک کتابش را به بنیاد هدیه کرد. البته این اسامی به عنوان مثال مطرح شدند و خیلی دیگر از افراد که دوستداران گلشیری هستند به بنیاد کمک می‌کنند و شما با مراجعه به سایت بنیاد، اسامی تک‌تک افراد حامی را خواهید دید. البته در بین همه اسامی، همیشه کسانی هم بوده‌اند که به خاطر تواضع یا ملاحظات دیگر نخواستند اسم‌شان منتشر شود. سال گذشته هم البته به لطف اداره دارایی، با ما مثل یک شرکت انتفاعی برخورد شد و ۱/۵ میلیون یعنی ۲۵ درصد دارایی بنیاد را مالیات دادیم.

محمدهاشم اکبریانی ◄ دبیر جایزه شعر خبرنگاران

در دو سال گذشته، هزینه جایزه شعر خبرنگاران نزدیک به صفر بوده و برای برگزیدگان جایزه نقدی در نظر گرفته نشده بود تا اینکه نهایتا افراد یا شرکت‌هایی اسپانسر این جایزه شدند. دو سال قبل فتح‌الله بی‌نیاز و سال قبل هم دو فرد و دو شرکت هدایای این جایزه را تقبل کردند. با این حال اسپانسر شدن دو نفر و دو شرکت به این معنا نبود که مثلا پنج یا ۱۰ سکه به عنوان هدیه این جوایز در اختیار داشتیم و سال گذشته مجموعا با ۲/۵ سکه جایزه را به اتمام رساندیم. امسال هم اعلام کردیم که هدیه نقدی به برگزیدگان اهدا نمی‌شود مگر اینکه باز هم اسپانسری در این زمینه داوطلب کمک باشد. با این حال هدیه و جایزه نقدی در رتبه دوم اهمیت قرار دارد و مشروعیت یک جایزه هست که در درجه اول جایگاهش را در بین نویسندگان و علاقه‌مندان به ادبیات تعیین می‌کند. یعنی اگر یک مرکز یا نهاد دولتی با سکه‌های خیلی زیاد و ارزنده، جایزه‌اش را برگزار کند اما نتواند نظر مساعد جامعه نویسندگان را به دست بیاورد، طبیعتا تاثیر چندانی هم در وضعیت ادبیات روز نخواهد داشت. ما بارها از مسوولان فرهنگی شنیده‌ایم که چنین گفته‌اند: «جوایز خصوصی باید منابع مالی خودشان را به طور مشخص اعلام کنند» و این نشان‌دهنده نگاه بدبینانه به این دسته از جوایز است. در حالی که چون مراکز دولتی از بودجه عمومی برای این جوایز، هدیه تامین می‌کنند، بنابراین آنها هستند که باید پاسخگوی این سوال باشند که طبق چه روالی و چگونه برگزیدگان خود را تعیین می‌کنند تا افکارعمومی که بودجه در واقع از جیب آنها تامین شده، به طور شفاف در جریان مراحل مختلف جوایز دولتی قرار بگیرند. خیلی‌ها تصور می‌کنند که ارزش این جوایز به بالا بردن مبلغ هدیه آن است، در صورتی که تجربه جهانی و داخلی در کشور خودمان اثبات کرده که مبلغ جایزه در مرحله آخر اهمیت قرار دارد و مشروعیت و اعتبار جایزه است که در اولویت است.

محمدحسن شهسواری ◄ ازداوران جایزه نویسندگان و منتقدان مطبوعات

این جایزه در هر دوره از برگزاری‌اش، دو برنده دارد که جوایز هر دوره، یک سکه تمام بهار آزادی است.در کل جایزه ما هزینه چندانی ندارد و هزینه‌اش شامل همین دو سکه است به انضمام هزینه تامین کتاب‌هایی که برای بررسی به داوران می‌دهیم. البته چون داوران مسابقه از اهالی مطبوعات هستند، خودشان اکثر کتاب‌ها را دارند، مگر اینکه کتابی از ناشر ناشناخته‌تری باشد و ما مجبور باشیم آن را برای داورها تهیه کنیم. در سال‌های اخیر هم که سکه گران شده، هزینه جایزه‌ها را که کمتر از یک میلیون تومان است، برخی از ناشران تامین می‌کنند.تنها در دهمین سال برگزاری این جایزه، تعداد جوایز ما دو برابر بود که در واقع علاوه بر انتخاب بهترین رمان و بهترین مجموعه داستان سال، بهترین‌های دهه را هم انتخاب کردیم که این هزینه اضافه‌تر را یکی از اعضای هیات داوران از حقوق ماهانه خودش تامین کرد.جلسات داوری، هم عموما در تحریریه‌های «شرق» یا «اعتماد» تشکیل می‌شد که چون تا به حال هزینه تامین مکان هم نداشتیم، همه هزینه‌های ما به همان بخش جایزه نهایی مربوط می‌شود.

داریوش معمار ◄ دبیر جایزه شعر نیما

تجربه شخصی‌ام در برگزاری جایزه خصوصی نیما طی سه سال می‌گوید؛ جوایز مستقل فرهنگی در ایران فرزندان شرایط و زمانه هستند، در هر دوره‌ای نویسندگان و هنرمندانی که دچار محدودیت‌هایی برای معرفی آثار خود بوده‌اند، به برپایی جوایز خصوصی روی آورده‌اند. طبیعی است این جوایز نه تنها مورد تایید و حمایت نهادهای فرهنگی مسوول نباشند بلکه در مواردی به محض روبه‌رو شدن با اقبال عمومی محدودیت‌هایی هم شامل حال‌شان شود. این محدودیت‌ها را می‌توانیم از برگزاری این برنامه‌ها در پارکینگ‌ها و زیرزمین‌ها، متوجه شویم. این جوایز با هدف تبلیغ نویسندگان مطلوب یا تلطیف شرایط به نفع ایشان از همه حمایت‌های مادی و معنوی برخوردارند. دلایل حمایت نهادهای مسوول هم روشن است. برگزارکنندگان این جوایز سفارش‌های فکری و فرهنگی خودی‌ها را تبلیغ و تایید می‌کنند و با سالن‌های بزرگ، مقامات رسمی، جوایز عالی و... از ایشان استقبال می‌شود. اما نتیجه چیست؟

کارتون‌خواب

فیروزه مظفری
firoozeh.mozaffari@gmail.com

اقدام معترضان علیه سفارت انگلیس

ادامه از صفحه اول

پس از آن نیز این ۳۰ دانشجویی که از دانشگاه‌های امیرکبیر، صنعتی شریف و تهران بودند در داخل باغ قلهک بر اساس آنچه که ایرنا خبر داد «شعارهای انقلابی و ضد استکباری» از جمله «مرگ بر آمریکا»، «مرگ بر انگلیس»، «مرگ بر اسراییل»، «الله اکبر» و... سردادند و اقدام به خواندن زیارت عاشورا کردند.

حضور در قلهک، تسخیر در فردوسی

خبر موفقیت دانشجویان در ورود به باغ قلهک خیلی زود به فردوسی محل تجمع اصلی دانشجویان در مقابل سفارت بریتانیا مخابره شد و به عامل تحریک تجمع‌کنندگان برای ورود به محوطه اصلی سفارت تبدیل شد و پس از آن حدود صد نفر از دانشجویان وارد حیاط سفارتخانه بریتانیا شدند، سفارت‌خانه‌ای که خالی از کارکنان بود و آنها سد محکم را این بار پس از گیت اول و درست پشت در و پیش از نزدیک شدن به ساختمان سفارت پیش روی خود دیدند. گو اینکه در این میان باز هم بودند تنی چند از این افرادی که خود را به برخی نمادهای این کشور رساندند و آن را به زیر کشیدند. همچنین در اعتراض به شبکه بی‌بی‌سی برخی تاسیسات ماهواره‌ای نصب شده در این سفارتخانه را از جا کندند و از دیوار به خیابان ریختند. پس از این حمله هم بود که به شمار ماموران بیرون سفارت همچون داخل سفارت بریتانیا افزوده شد تا کنترل اوضاع در اختیار نیروی انتظامی بیفتد. حضور سردار حسین ساجدی‌نیا، فرمانده انتظامی تهران بزرگ نیز سبب نشد تا مدت‌ها شرایط به حالت عادی بازگردد و بیرون سفارت همچنان ملتهب بود و داخل هم متشنج، برای آنکه دانشجویان حاضر نبودند سفارت را ترک کنند اما فرمانده انتظامی تهران بزرگ به دنبال خارج کردن آنها بود که این اتفاق هم نزدیک به غروب آفتاب افتاد.

با این حال دانشجویان تجمع‌کننده در مقابل سفارت بریتانیا پس از ساعتی در اعتراض به بازداشت چند نفر از حمله‌کنندگان برای بار دوم وارد این سفارتخانه شدند که در نهایت نیروی انتظامی موفق شد دوباره در سفارت بریتانیا را بسته و تلاش کرد که دانشجویان را از سفارتخانه خارج کند. پس از آن بود که همزمان با اذان مغرب حدود ۱۰ تا ۲۰ نفر از دانشجویان تیمم کردند تا نماز جماعت اقامه کنند. با پایان این نماز جماعت که دانشجویان در این ساعات تعدادشان بسیار قلیل بود برای بار سوم وارد سفارت بریتانیا شدند آن هم در حضور انبوهی از ماموران انتظامی که در نهایت هم با همراهی ماموران این افراد از سفارت خارج شدند. در قلهک نیز با تاریک شدن هوا و پس از آنکه دانشجویان شش دیپلماتی را که در اختیار گرفته بودند تحویل نیروی انتظامی و کارکنان سفارت دادند و پس از تخلیه کامل باغ از تسخیرکنندگان، در باغ قلهک به روی دانشجویان بسته شد.

استانداری: سفارت انگلیس در تهران اشغال نشده

پس از آن نیز با آنکه دیروز دانشجویان نیز خود را به باغ و سفارت بریتانیا رساندند، استاندار تهران اعلام کرد که سفارت انگلیس در تهران اشغال نشده و به کار عادی خود ادامه می‌دهد. مرتضی تمدن، رییس شورای تامین استان تهران شب گذشته در گفت‌وگو با ایسنا اظهار داشت: در خلال تظاهرات مسالمت‌آمیز دانشجویان تهرانی، عده‌ای از دانشجویان خشمگین که نسبت به اقدامات خصمانه دولت انگلیس معترض بودند، اقدام به ورود به محوطه سفارت انگلیس کردند که بلافاصله نیروی انتظامی وارد صحنه شده و دانشجویان را به خارج از محوطه هدایت کرد و آرامش را به سفارت بازگرداند. وی همچنین تاکید کرد: دانشجویان عزیز ما باید ضوابط و مقررات مربوط به تجمعات و قوانین بین‌المللی را کاملا رعایت کنند و این موضوع منافاتی با بیان خشم و اعتراض آنها به اقدامات خصمانه دولت انگلیس ندارد.

واکنش بریتانیا

پس از این اقدامات دانشجویان، دولت انگلیس از مقامات ایران خواست امنیت پرسنل این سفارتخانه را بر عهده بگیرند. در همین حال یک سخنگو در وزارت امور خارجه انگلیس با محکوم کردن اقدام دانشجویان گفت: بر اساس قوانین بین‌المللی و کنوانسیون ژنو دولت ایران موظف به حفاظت از جان کارکنان سفارت است و ما از آنها انتظار داریم تا به سرعت اقدام کرده و اوضاع را تحت کنترل خود در آورند.

ابراز تاسف وزارت خارجه ایران

این درخواست البته مورد تاکید وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و این وزارتخانه در پایان این وقایع بیانیه‌ای صادر کرد که در آن تاکید شد: در پی تجمع اعتراض‌آمیز دانشجویان در مقابل سفارت انگلیس در تهران که منجر به تظاهرات خارج از کنترل شد، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران از برخی رفتارهای غیرقابل قبول معدودی از معترضان که به‌رغم تلاش نیروی انتظامی و تقویت نیروهای حفاظت‌کننده از سفارت صورت پذیرفت، ابراز تاسف کرده و از مسوولان امر خواسته شده تا اقدامات و بررسی‌های فوری و ضروری در این رابطه به عمل آورند. وزارت امور خارجه همچنین ادامه داد که ضمن احترام به قوانین و مقررات بین‌المللی و با تاکید بر مصونیت اماکن دیپلماتیک، بر تعهد دولت جمهوری اسلامی ایران به حفاظت و صیانت از اماکن و ماموران دیپلماتیک تاکید می‌کند. تهران به خواب شبانگاهی می‌رفت که دانشجویان به خانه‌های خود بازگشتند، بی‌آنکه انقلاب سومی رقم بزنند و اقدام آنها مورد تایید رسمی قرار گیرد، گویا این قصه سر دراز دارد آنچنان که در ساعات پایانی شب پیامکی دست به دست می‌شد که خبر از سودای دانش‌آموزان تهران در صبح امروز دارد.

آقای ذوزنقه

موزه سیار

جواد مجابی

■ از پشت پنجره رنگی اتاق، خیل توریست‌های فرنگی دیده می‌شد که به سوی موزه می‌رفتند. بیشترشان پیرزنان، زهوار در رفته و شوهرمرده‌اند که به مدد ارثیه همسر راه افتاده‌اند دور دنیا و حالا آمده بودند به موزه هنر ملی و کارگاه‌های منبت و خاتم و زری‌بافی سر بزنند. دوستم گفت: «چه زنده‌دلند این جماعت؟»

در این ماجرا بودیم که در باز شد، یک پیرزن ۸۰، ۹۰ساله آمریکایی که خیره‌سرانه سرخاب و سفیدآب کرده بود، وارد اتاق شد، نگاهی به در و دیوار کرد و با صدایی که انگار از ته گور می‌آمد، پرسید: «اینجا هم موزه است؟»

اتاق کار بود و شباهتی به موزه نداشت، گفتم: «حالا که اینجا هستید بله.»

اخلاق سگی

پدر سر بچه‌اش داد می‌کشید که چنین و چنان... درواقع زور می‌گفت و هوار می‌کشید. نوجوان امروزی خیلی آرام گفت: «پدر! اجازه بده یک فتوکپی از اخلاقت را بفرستم برای سگ که این همه پز ندهد.» (این هم از پرورش اخلاقی نوجوانان، محض نمونه یاد شد.)

انسانیت

شگفتا که در همه چیز شک می‌کنیم، جز در «انسان» بودن خود. در پناه انسانیت سنگر می‌گیریم، درست در آن هنگام که چیزی از آن در ما باقی نمانده است.

لابد همان‌قدر که ما آدم‌ها به «انسانیت» می‌نازیم، جانوران هم به «حیوانیت» خود می‌بالند. گرچه گمان ندارم آنها این قدر خودپسند شده باشند.

دمی با یونسکو

حضور «اوژن یونسکو» در تهران برای دوستدارانش موهبتی بود. او هر حرف را با تردیدی شوخ‌چشمانه پاسخ می‌گفت، برای هر سوال جواب‌هایی عالی در آستین داشت. در آغاز جلسه به یک منتقد تئاتر گفتم:

«از یونسکو چه می‌توان پرسید که به نظرش پوچ نیاید. این زیرکان که جهان را به مسخره گرفته‌اند، چه فروتن می‌نمایند و با حوصله.»

یکی از حاضران انگار به سخره گفت: «خاطره‌ای از پدرتان برای ما تعریف کنید.» یونسکو خندید و گفت: «تردید دارم در این‌باره سخن بگویم، اما می‌کوشم واقعه‌ای تعریف کنم. با پدرم در مزون آلفور بودیم، روز خوبی بود، از بازار کوچکی می‌گذشتیم. برگ‌های سبز، پرده روشنی در پیش آفتاب بود. پایین پالتوی پدرم را گرفته بودم. به آسمان می‌نگریستم، به آسمانی که بلند و دور بود.»

خاطره تمام شد. خاطره دیگری هم دارم. یونسکو ادامه داد: «با پدرم بودیم. مرا بر شانه خود نشانده بود، بر قلمدوش او دنیا را از بالا می‌دیدم. آدم‌ها را و همه چیز را، خودم را به بلندی یک عمارت حس می‌کردم، نزدیک آسمان.»

یونسکو درسی به ما داده بود، یاد قصه «کافکا» افتادم که در آن موش به مادرش می‌گوید: «وقتی بچه بودم، دنیا چقدر بزرگ بود، نمی‌دانم چرا هرچه بزرگ‌تر می‌شوم، دنیا کوچک‌تر می‌شود.»

باز نشر یادداشت های جواد مجابی پس از ۴۰ سال